

استبداد – دیکتاتوری و دموکراسی – دیکتاتوری

(چاپ دوم)

\* نویسنده: حجت برزگر

\* تاریخ چاپ اول: ۱۳۸۳/۰۷/۰۸ (۲۹/۰۹/۲۰۰۴ میلادی)

\* تاریخ چاپ دوم: ۱۳۸۳/۰۷/۱۸ (۰۹/۱۰/۲۰۰۴ میلادی)

\* آدرس تماس از طریق پست الکترونیکی با اتحادیه مارکسیستها: [nasim@comhem.se](mailto:nasim@comhem.se)

### اطلاع به خوانندگان

چاپ دوم این رساله بعد از اصلاحات لغزشهای کلامی چاپ اول باضافه مطالب کوتاهی که از قلم افتاده بود نوشته شده پخش می گردد. همچنین در این فاصله کوتاه یعنی پس از پخش چاپ اول رساله، مطالبی را دریافت کردیم که در رابطه با مسائل مطرح شده در این رساله نیز میباشد که متن کامل آن را جهت دسترسی خوانندگان بعنوان ضمائم بازنویسی کردم تا با نظرات و چهره واقعی نویسندگانشان آشنا گردند. کسانی که در گذشته نه چندان دور ادعای «دموکرات» بودن را داشتند ولی نشان دادن که حتی تحمل برقراری فقط آزادی بیان را در جامعه ندارند چه رسد به برقراری نظام دموکراتیک در جامعه.

من در اینجا فقط یک نکته کوتاه را در جواب نویسندگان و تشکل آنها مطرح میکنم. وقتی که مسائل تاریخی یک دوره مشخص مطرح میشود بایستی در رابطه با همان دوران تاریخی نیز اگر کسی و یا تشکیلاتی حرفی و یا نظری دارد مطرح کند نه اینکه راجع به دوران تاریخی دیگری برای فریفتن مردم مطرح کند. بحث ما تا جایی که در رابطه به رژیم سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی حاکم که در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی قدرت گرفت برگردد مربوط به فعالیت سردمداران آن در دوران قبل از ۱۳۵۷ هجری شمسی میباشد و نه بعد از ۱۳۵۷ هجری شمسی. همچنین ما میتوانیم راجع به تاریخ فعالیت تشکل های سیاسی ایرانی و سردمداران رژیم حاکم از ۱۳۵۷ به بعد را نیز مورد بررسی قرار دهیم. یعنی دو دوره متفاوت تاریخی فعالیت سیاسی تشکل ها و مبارزات طبقاتی در ایران. اما نقد و بررسی با مغلطه و شانتاژ کردن فاصله بی نهایت عمیقی دارد. درست کاری که شما کردید.

اتحادیه مارکسیستها مثل هر فرد و یا هر تشکل سیاسی دیگری دارای فعالیت سیاسی در دوره تاریخی مشخصی است و اگر قرار است که کسی تاریخ فعالیت سیاسی اتحادیه مارکسیستها را مورد بررسی قرار دهد بایستی فقط مسائل مربوط به دوران تاریخی ای که به اتحادیه مارکسیستها مربوط

میشود را مورد بررسی قرار دهد نه اینکه دوران دیگر و اعمال دیگران و تشکل های دیگر را بیای این تشکیلات بنویسد. به چنین عملی میگویند مغلطه کردن نه چیز دیگر. بعنوان مثال کسی نمی تواند جنایاتی که پدر رضا پهلوی و سردمداران نظام استبدادی سلطنتی او مرتکب شدند را به پای رضا پهلوی بنویسد، به این بهانه که رضا پهلوی فرزند محمد رضا پهلوی است. تمامی افراد سیاسی و تشکل های سیاسی دارای نام و تاریخ فعالیت سیاسی مشخصی هستند، مثل خودتان. در نتیجه نمی توان فعالیت سیاسی دیگران را حال چه درست و یا چه غلط به حساب خود، شخص و یا تشکل های دیگری نوشت، و یا اینکه در مورد مسائل سیاسی یک دوره تاریخی گنگ صحبت کرد و یا نوشت و ادعا داشت که این واقعیت است. باز هم کاری که شما کردید. اگر کسی یا تشکیلاتی چنین کند این عمل جهت فریب دادن مردم است نه چیز دیگر. امیدوارم که موضوع برای عالیجنابان روشن شده باشد. همانطور که گفتم مطالب دریافتی تاکنونی را بصورت ضمائم بازنویسی کردم تا مورد قضاوت خوانندگان با مطالعه این رساله و آن مطالب قرار گیرد.

در ضمن جواب کوتاهی به نویسندگان و تشکل شان دادم که بعد از اتمام ضمائم نوشته شده است.

با تقدیم احترامات

حجت برزگر

۱۳۸۳/۰۷/۱۸

#### فهرست

صفحه

|    |  |
|----|--|
| ۴  | ۱- <u>استبداد - دیکتاتوری و دموکراسی - دیکتاتوری</u> |
| ۳۱ | ۲- ضمائم   |
| ۳۴ | ۳- پاسخ کوتاه  |

هدفم از بحث حول استبداد - دیکتاتوری و دموکراسی - دیکتاتوری، بعبارت دیگر دیکتاتوری استبدادی و دیکتاتوری دموکراتیک به این دلیل است که علیه «دیکتاتوری» بحثهای زیادی از طرف اپوزیسیون بورژوایی جهت فریفتن توده مردم ارائه شد. بخش وسیعی از این تشکل های سیاسی بورژوایی مدعی هستند که اعمال «دیکتاتوری» مختص «مارکسیستها»، «کمونیستها»، سوسیالیستها و «چپها» است و خودشان بهیچوجه خواستار اعمال «دیکتاتوری» نیستند! بلکه خواستار «دموکراسی»! هستند. ما در پرداختن به موضوع مورد بحث، تجزیه و تحلیل آن و پرداختن به نظرات سلطنت طلبان نشان خواهیم داد که نتنها بورژوازی خود به شکل نظامی اعمال «دیکتاتوری» مینماید، بلکه خود عامل بوجود آمدن «دیکتاتوری» نیز است. احزاب و سازمانهای بورژوایی برای فریفتن توده مردم درست آن روی سکه «دیکتاتوری» را یعنی دموکراسی را برای فریفتن توده مردم بنفع خود تبلیغ میکنند. با انتخاب یکی از شاخه های تشکل بورژوایی اپوزیسیونی موجود و پرداختن به نظرات یکی از نویسندگان و سخنگویان آنها نشان خواهیم داد که بورژواهای اپوزیسیونی ایرانی نیز نتنها خواستار تبعیت اقلیت از اکثریت نیستند بلکه دائماً مشغول فریفتن توده مردم نیز هستند.

اگر همه احزاب، سازمانها و سایر تشکل های سیاسی، در یک کلام توده مردم متشکل در تشکل های طبقاتی خود اصل پایه ای دموکراسی یعنی تبعیت اقلیت از اکثریت را بپذیرند و جزو اصول پایه ای قانون اساسی در جامعه گردد و از این اصل تبعیت کنند هیچ نیروی ارتجاعی نخواهد توانست بر اکثریت جامعه زورگوئی کند و ابراز قدرت نماید و در مدتی نه چندان دور زمانی که مردم آموزش دیده و آگاهی سیاسی و طبقاتی شان ارتقاء یابد قوانین دموکراتیک را جزو روش و سنن کار و زندگی شان خواهند کرد و تفکر و اندیشه های نیروهای ارتجاعی بطور کامل به زباله دانی تاریخ سپرده خواهد شد.

«اتحادیه مارکسیستها» برای برقراری دموکراسی پرولتری، سوسیالیسم و کمونیسم در جامعه مبارزه میکند. این هدف ماست که هم در «مانیفست حزب کمونیست»، هم در «نظامنامه» و هم در برنامه های ما درج و روشن گردید. اما ما برای پیش بردن اهداف خود هیچوقت دست رد بسینه احزاب، سازمانها و طبقات بورژوائی که بخواهند «متحدانه» (نه اینکه ادغام شدن تشکل ها در یک تشکل) برای برقراری دموکراسی در جامعه ای که نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی حاکم است مبارزه کنند نمی زنیم بلکه بر عکس ما «اتحاد» با چنین نیروهایی را از قبل در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی روشن میکنیم و مستقلاً و مشترکاً به مبارزه خود علیه نظام سرمایه

داری استبدادی و ارتجاعی و مناسبات بورژوایی ادامه می‌دهیم، یعنی بدون وقفه ماهیت کل مناسبات بورژوایی را همانا که استثمار کارگران و زحمتکشان است افشاء می‌کنیم. «اتحاد» با بورژوا دموکراتها تنها به این دلیل است که برقراری دموکراسی پرولتری از مجرای دموکراسی بورژوایی می‌گذرد و مبارزه علیه نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی، بورژوا دموکراتها نیز نقش دارند. بنابراین برای ایجاد جامعه دموکراتیک که خواست بورژوا دموکراتها نیز هست، تا طبقات متشکلاً بتوانند بشکل سیاسی یعنی «مبارزه بدور از خشونت» از طریق تبلیغ و ترویج و انتخابات به مبارزه طبقاتی خود ادامه دهند، طبقه کارگر و طبقه بورژوا دموکرات می‌توانند در این عرصه از مبارزه که دارای دشمن مشترک هستند با ایجاد «اتحاد» حول مطالبات مشخص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی دموکراتیک علیه نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی مبارزه کنند. این مسئله به این طریق از نظر اصول مارکسیستی هیچ ایرادی ندارد. ولی اول باید ببینیم که اصلاً در کشور ایران تشکل های بورژوا دموکرات وجود دارند یا نه. اگر وجود دارند کدامین آنها هستند و طرح برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها چیست.

در جامعه ای که دموکراسی بورژوایی حاکم است توده مردم متشکل در تشکل سیاسی خود از طریق تشکل سیاسی خود و با شرکت در انتخابات دوره ای جهت برقراری نوعی از دولت پارلمانی بعنوان مثال برای یک دوره چهار ساله را بنابه درک و آگاهی طبقاتی شان سازمان می‌دهند. در این مرحله است که بایستی آن اصول پایه ای دموکراسی یعنی تبعیت اقلیت از اکثریت رعایت گردد، در غیر اینصورت لازمه رعایت اقلیت از خواستهای اکثریت اعمال «دیکتاتوری» اکثریت بر اقلیت خواهد بود که از طرف دولت اکثریت به اجرا گذاشته میشود. و نتیجه آن «دیکتاتوری» علیه اقلیت و دموکراسی برای اکثریت خواهد بود. آیا چنین «دیکتاتوری» ای بعنوان مثال در کشورهای اروپایی با دولت «دموکراتیک» شان وجود ندارد؟ دموکراسی پرولتری نیز میتواند از همین طریق نیز اعمال گردد. در صورتی که نمایندگان منتخب محلی و سراسری طبقه کارگر و زحمتکش در انتخابات دوره ای بنام تشکل سیاسی خود با برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود شرکت کنند نه اینکه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را واگذار کنند به «احزاب سیاسی» جدا از طبقه خود و خود صرفاً رأی دهنده در دوران انتخابات باشند و تشکل آنها فقط جنبه فنی «حرفه ای» کارگران و زحمتکشان را اجرا کنند. مانند اتحادیه های کارگری در کشورهای اروپایی. چنین تشکل هایی تشکل سیاسی مستقل کارگران و زحمتکشان نیستند بلکه تشکل حرفه ای کارگران و زحمتکشان هستند.

در جامعه بدون برقراری نظام دموکراتیک یعنی قانونی که رأی اکثریت را برسمیت بشناسد، دموکراسی استبدادی بعبارت دیگر دیکتاتوری استبدادی یعنی دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت و دموکراسی برای

اقلیت حاکم است. کم نیستند احزاب و سازمانهای بورژوائی که متفاوت می اندیشند و در مورد مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آلترناتیوهای گوناگون ارائه میدهند که یا در جهت راکد کردن نظم موجود هستند و یا به عقب راندن جامعه نسبت به وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود. چنین تشکل هایی مخالف «انقلاب» یعنی دگرگونی پیش هستند. تشکل بورژوا دموکرات در جهت پیشروی گام برمیدارد، اما تا به آن درجه ای که منافع بورژوازی حفظ گردد. تشکل های مارکسیستی، سوسیالیستی و کمونیستی نیز چه برسر اهداف پایه ای، تاکتیک، دولت یعنی ابزار سرکوب طبقاتی و مسائل جاری بین المللی، هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه اقتصادی متفاوت می اندیشند. بنابراین اگر قرار باشد که توده مردم بتوانند آزاده مسیر حرکت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را برای هر دوره ای (چهار ساله) انتخاب کنند بایستی در جامعه آزادی های سیاسی نامحدود و یا بی قید و شرط اعم از آزادی بیان، عقیده، تشکل (احزاب سیاسی، سازمانهای سیاسی، اتحادیه ها و شوراها و غیره)، تحصن، اعتصابات، انتخابات (حداقل هر چهار سال یکبار با شرکت همه تشکل های سیاسی در انتخابات)، و غیره وجود داشته باشد تا در جامعه بر مبنای آراء اکثریت، دولت یا ابزار سرکوب طبقاتی و اداره جامعه را بر مبنای طرح برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود سازمان دهند.

آیا دولت موقت عراق، بدون اعمال دیکتاتوری یعنی سرکوب «قهرآمیز» مرتجعین توسط دولت موقت عراق و متحدین بین المللی آنها در عراق که بعد از سرنگونی رژیم بعث عراق فعال و مشغول کشت و کشتار مردم هستند و علیه دموکراسی برخاستند میتواند حتی برای چند روز سرپا بایستاد؟ آیا اعمال این دیکتاتوری علیه طبقه کارگر و زحمتکش است یا برعکس؟ آیا بایستی در مقابل جریانهای ارتجاعی در عراق که دولت موقت عراق برای برقراری دموکراسی (بورژوائی) در عراق مبارزه میکند سرفرود آورد یا برعکس بایستی علیه آنها در عرصه سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی جنگید؟ آیا بایستی در مقابل جریانهای ارتجاعی که تحت پوشش مبارزه ملی در منطقه دست به کشت و کشتار میزنند کوتاه آمد؟ آیا مبارزه طبقاتی مردود است؟ در عراق کدام طرف از نیروهای درگیر در جنگ فعلی «ارتجاعی» عمل میکند و کدام طرف علیه ارتجاع است؟ آیا هر دو طرف جنگ، «جنگ ارتجاعی» است؟! آیا برای پاسداری از دموکراسی، سوسیالیسم و کمونیسم نیازمند دیکتاتوری علیه مرتجعین و غارتگران نیست؟ اینکه نظام موجود در همه جا سرمایه داری است درست است اما با یک نظر کلی که نمیتوان تمام پدیده ها را در یک قالب قرار داد و خود را قانع کرد. جنگ و یا مبارزه فعلی در عراق نیز مبارزه طبقاتی است. از یک طرف مستبدین و مرتجعین و در طرف دیگر علیه استبداد و ارتجاع قرار دارد. بنابراین هر دو طرف جنگ نمی تواند ارتجاعی باشد. و فقط کسانی هر

دو طرف جنگ را «ارتجاعی» میخوانند که یا درک درستی از مبارزه طبقاتی ندارند و یا اینکه خود در طرف نیروهای ارتجاعی قرار دارند و برای فریفتن مردم بخصوص طبقه کارگر و زحمتکش هر دو طرف جنگ را ارتجاعی قلمداد میکنند. حد وسطی وجود ندارد. آنچه که در عراق در حال حاضر در جریان است از جمله کشت و کشتار وحشیانه توسط آدم کشان اسلامی فراتر از استعمار کارگران و زحمتکشان قرار دارد و در پی برقراری نظام استبدادی و ارتجاعی هستند که نتیجه عملکرد چند دهه حکومت رژیم استبدادی بعث عراق است. حزب بعث عراق نیز همچون رژیم سلطنتی ایران «مارکسیستها»، کمونیستها، سوسیالیستها، دموکراتهای واقعی و تمامی کارگران پیشرو و انقلابی را سلاخی کرد و برای آخوندهای مرتجع عراق مساجد ساخت، آنها را آزاد گذاشت تا هر چه توانستند مزخرفات، دروغ و جهالت را در بین مردم تبلیغ کردند. نتیجه آن اعمال حزب بعث عراق همین وضعیتی است که در عراق فعلی نیز در جریان است. بنابراین مقصر وضعیت کنونی عراق نیروهای متحد بین المللی نیستند که رژیم استبدادی، جنایتکار و غارتگر عراق را سرنگون کردند بلکه رژیم سابق عراق یعنی حزب ارتجاعی بعث بوده است. به هر حال رژیم ارتجاعی بعث عراق میبایستی سرنگون میشد. از اینرو بجای ارتجاعی خواندن دو طرف جنگ بایستی با تمام نیرو علیه مرتجعین در عراق که دست به کشت و کشتار مردم جهت برقرار کردن استبداد و ارتجاع هستند در تمام عرصه ها: نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جنگید تا ریشه آنها بخشکد. راه عقب نشینی وجود ندارد. بنابر آنچه که گفته شد نتیجه میگیریم که دیکتاتوری دارای چند جنبه است: ۱) دیکتاتوری بورژوازی استبدادی، یعنی دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت؛ ۲) دیکتاتوری بورژوازی انقلابی، یعنی بورژوازی که به این نتیجه رسیده است که نظام استبدادی سد راه رشد اقتصادی است؛ ۳) دیکتاتوری پرولتری، یعنی طبقه ای که علیه کل نظام سرمایه داری است. زیرا تنها راه مناسب و اصولی رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید است. اما طبقه کارگر و زحمتکش و تشکل سیاسی آن میتوانند با استقلال تشکیلاتی خود موقتاً در کنار بورژوا دموکرات که مستقیماً علیه بورژوازی مستبد میجنگد قرار گیرند ضمن اینکه ماهیت سرمایه داری بطور کلی را نیز برای توده مردم تشریح کنند، علیه مناسبات سرمایه داری مبارزه سیاسی خود را پیش برند. مبارزه سیاسی تنها راه حل مبارزه علیه سرمایه داری مستبدانه نیست. بعبارت دیگر از آنجائی که در جامعه آزادی های سیاسی اعم از بیان، عقیده، تشکل، انتخابات، اعتصابات، تحصن، راهپیمائی ها و دیگر مطالبات دموکراتیک برقرار نیست فعالیت سیاسی نیز نمیتواند تنها راه حل مبارزه طبقاتی باشد بلکه یکی از راه حلها است که بایستی همراه با انواع دیگری از مبارزات طبقاتی از جمله نظامی پیش برده شود. اما در جامعه سرمایه داری ای که دموکراسی بورژوایی برقرار است یعنی آزادیهای سیاسی بی قید و شرط پذیرفته

شد، تبعیت اقلیت از اکثریت برسمیت شناخته شد، اصولی ترین راه حل مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است. بعنوان نمونه میتوان از کشورهای پیشرفته سرمایه داری در اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا و روسیه نام برد. آیا وضعیت طبقه کارگر در کشورهای اروپایی چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی نسبت به کشورهایی که دارای نظام استبدادی هستند بهتر نیست؟ به هر حال با مطرح کردن این بحث خواستم هم اشاره ای به وضعیت مختلف کنونی سیاسی طبقه کارگر در سطح بین المللی داشته باشم و هم به اینطریق ثابت کنم که مخالفین «دیکتاتوری» دروغگویان سیاسی بیش نیستند. دولت ها ابزار سرکوب طبقاتی هستند. اگر کسی، تشکلی و طبقه ای مدعی است که میخواهد دولتی را سازمان دهد به این معنی است که میخواهد دیکتاتوری علیه طبقه ای و همزمان دموکراسی را برای طبقه ای سازمان دهد. این را فقط میتوان از طرح برنامه و سیاستهای آنها فهمید که آیا دموکراسی آنها از نوع استبدادی است، یا دموکراسی بورژوائی و یا دموکراسی پرولتری که در واقع آن روی سکه انواع دیکتاتوری ها هستند.

همانگونه که مشاهده شد «دیکتاتوری» آن روی سکه دموکراسی است. در جامعه با قوانین دموکراتیک اعمال «دیکتاتوری» نیز چنانچه قوانین دموکراتیک رعایت نگردد ضروری است. این حکم یعنی دیکتاتوری چه برای نظام بورژوائی و چه برای نظام سوسیالیستی تا زمانی که طبقات ازین نرفتند علیرغم میل من و شما وجود خواهد داشت. اما «دیکتاتوری» در جامعه با نظام سرمایه دارانه دارای اشکال متفاوت است که ارتجاعی ترین آن «دیکتاتوری» استبدادی است که مردم کشور ایران اسیر آن هستند. امروزه از طریق نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی محلی، سرمایه داران مرتجع محلی و بین المللی در بخش بزرگی از کره زمین (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) مشغول قتل و غارت توده مردم هستند. نظام استبدادی نوعی از نظام بورژوائی است که اعمال «دیکتاتوری» میکند. این دیکتاتوری، دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت است که بایستی برای پیشروی جامعه در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نابود گردد، یعنی در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب گردد یا عبارت دیگر در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دگرگون گردد. لازمه این دگرگونی یعنی نابودی قانون اساسی نظام سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی در جهت برقراری قانون اساسی دموکراتیک، این است که بایستی آن نیروهای طبقاتی در جامعه که خواستار خلاصی از وضعیت موجود هستند، سازمان یافته در تشکل های مستقل طبقاتی خود متشکلاً علیه نظام های استبدادی و ارتجاعی در عرصه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تئوریک مبارزه کنند. امروزه در کشورهای پیشرفته اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قانون تبعیت اقلیت از اکثریت از نظر حقوقی برقرار است و طبقات در مبارزه طبقاتی شان نه بشکل نظامی بلکه بشکل سیاسی علیه سیاستها، طرحهای اقتصادی و غیره



فعالیت میکنند و آن تشکل یا تشکلهای سیاسی ای که در انتخابات دوره ای رأی اکثریت را با خود داشته باشند قدرت سیاسی را در دست میگیرند و طرحهای اقتصادی و سیاسی خود را بعنوان راه حل آن دوره ای که در رأس دولت قرار میگیرند بکرسی می نشانند. چنین وضعیتی قبل از تثبیت قانون اساسی ای که آزادی های سیاسی نامحدود و یا بدون قید و شرط از جمله: آزادی بیان، عقیده، مطبوعات، تشکل، اعتصابات، تحصن، اجتماعات، انتخابات و غیره را برسمیت بشناسد غیرممکن است. از اینجاست که انقلاب به شکل قهرآمیز و یا مبارزه با خشونت در دستور کار تشکل های خواهان تغییر و تحول اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار میگیرد، زیرا مرتجعین مدافع نظام استبدادی و ارتجاعی به شکل «مسالمت آمیز» قدرت سیاسی را رها نمی کنند. ازاینرو در جوامع با نظام های استبدادی و ارتجاعی، بعبارت دیگر در جامعه با حکومت مطلقه، مبارزه آزاد سیاسی وجود ندارد تا مبارزه طبقاتی فقط به شکل سیاسی پیش برده شود. اقلیتی از جامعه خود را صاحب تمام سرمایه کشور میدانند و هر کس که مخالفت ورزد ازین میبهرند. آیا نباید چنین سیستمی را از بیخ و بن نابود کرد؟ آیا مخالفت بخشی از اپوزیسیون بورژوازی ایرانی علیه انقلاب در واقع علیه تبعیت اقلیت از اکثریت در جامعه نیست؟ در یک کلام آیا مخالفت آنها با انقلاب به معنی ضد انقلاب بودن آنها یعنی مخالف دگرگونی در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جهت پیشروی نیست؟ در ادامه این بحث ثابت خواهیم کرد که مخالفت آنها با «انقلاب» در واقع مخالفت آنها با تغییر و تحول اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به پیش است.

من از شعار «نافرمانی مدنی» «سلطنت طلبان» (من در ادامه بحث در اکثر جملات بجای «سلطنت طلبان» نام رضا پهلوی را بکار میبرم زیرا اکثر نظرات «سلطنت طلبان» به نام او یعنی «وارث تاج و تخت» سلطنتی ثبت شده است و منظورم از سلطنت طلبان، هواداران آنها نیست بلکه کسانی است که جزو عناصر اصلی و سردمداران نظام سلطنتی هستند) شروع میکنم و به تجزیه و تحلیل این شعار میپردازم تا جایگاه ارتجاعی این بخش از بورژوازی ایرانی در اپوزیسیون را نشان دهم.

گمان نمیکنم هیچ آدم عاقل و آگاهی اگر در جامعه ای مدنیت وجود داشته باشد حاضر باشد آن را زیر پا بگذارد. شعار «نافرمانی مدنی» دارای ایرادات فاحشی است و تصور نمی کنم که طراحان شعار «نافرمانی مدنی» ناآگاهانه این شعار را طرح کرده باشند بلکه برعکس فکر میکنم که خیلی حساب شده این شعار را طرح کردند، اما به سبک بورژوازی عقب افتاده ایرانی.

شعار «نافرمانی مدنی» برای این طیف از بورژوازی ارتجاعی ایرانی در اپوزیسیون، دارای چند جنبه مثبت است و دارای چند جنبه منفی برای طبقه کارگر و زحمتکش ایران است که یکی یکی آنها را

مطرح میکنم.

از یک طرف طراح شعار «نافرمانی مدنی» مستقیماً اعلام میکند که در ایران با حاکمیت رژیم استبدادی و ارتجاعی جمهوری اسلامی مدنیت وجود دارد. و اگر مردم ایران به طراح «نافرمانی مدنی» گوش فرا دهند و «نافرمانی مدنی» کنند یعنی مدنیت را زیرپا بگذارند رژیم حاکم سرنگون میگردد و این تنها راه حل اصولی است. سؤال این است که معنای شعار «نافرمانی مدنی» از نظر رضا پهلوی چیست؟ پاسخ این سؤال را رضا پهلوی داده است. به آن خواهیم رسید.

از نظر ما مدنیت در جامعه ایران زمانی برقرار میگردد که جامعه دارای قانون اساسی دموکراتیک باشد، یعنی قانون اساسی کشور: (۱) برابری حقوق ملل را برسمیت بشناسد، (۲) برابری حقوقی زن و مرد را برسمیت بشناسد، (۳) آزادی های سیاسی بی قید و شرط اعم از بیان، عقیده، مطبوعات، تشکل، تحصن، راهپیمائی ها، اعتصابات، انتخابات و غیره را برسمیت بشناسد، (۴) تبعیت اقلیت از اکثریت را برسمیت بشناسد، (۵) برابری حقوقی شهروندان جامعه را برسمیت بشناسد، (۶) حقوق کارگران و زحمتکشان را برسمیت بشناسد، (۷) حقوق کودکان را برسمیت بشناسد، (۸) حقوق اقلیت های مذهبی را برسمیت بشناسد، (۹) جدایی مذهب از دولت و آموزش را برسمیت بشناسد، (۱۰) حقوق بازنشستگان را برسمیت بشناسد، (۱۱) حقوق بیماران را برسمیت بشناسد و غیره. در یک جمله کوتاه، کل طرح برنامه «اتحادیه مارکسیستها» تحت عنوان «فراخوان سازمانیابی تشکل مستقل کارگری و اتحاد عمل تشکل های انقلابی» در کشور اجرا گردد. آیا منظور طراح «نافرمانی مدنی» این است که در ایران فعلی چنین قوانینی حاکم است و توده مردم بایستی این نوع قوانین را زیرپا گذاشته و اجرا نکنند؟! همانطور که گفتم از یک طرف منظور طراح «نافرمانی مدنی» این است که در حاکمیت رژیم استبدادی و ارتجاعی جمهوری اسلامی مدنیت در ایران حاکم است، یعنی قانون اساسی دموکراتیک در ایران حاکم است. جایگاه اصلی دیگر این شعار در کجاست؟ بعداً به آن خواهیم رسید.

سؤال این است که از آنجائیکه مدنیت در ایران وجود ندارد، پس منظور طراح «نافرمانی مدنی» از «نافرمانی مدنی» چیست که سلطنت طلبان از توده مردم خواستارند که در این دوره یعنی تا زمانی که سلطنت طلبان قدرت سیاسی کشور را در دست نگرفتند آن را به اجرا گذارند، ولی مطمئناً پس از قدرت گیری سلطنت طلبان ممنوع اعلام خواهد شد. مانند تمامی کشورهای که دارای مناسبات بورژوا دموکراتیک هستند ولی زمانی که احزاب راست افراطی قدرت دولتی را در دست میگیرند درصدد ممنوع کردن آن و یا غیرقانونی کردن این مدنیت برمیآیند. رضا پهلوی در مورد «نافرمانی مدنی» به سؤال مصاحبه کننده شهروند چنین پاسخ میدهد:

سؤال: «\* نافرمانی مدنی که شما در گفته هایتان به آن اشاره میکنید چه ویژگی‌هایی دارد و به چه شکل و از چه زمانی باید به مرحله اجرا دربیاید؟»

پاسخ: «\_ جزئیات بیشتری درباره نافرمانی مدنی در تارنمای (سایت اینترنتی) من منتشر شده است. در این باره، متدها و روشهای مختلفی وجود دارد که در جاهای مختلف به کار برده شده و نتیجه داده است. جزئیات و شکل نافرمانی مدنی در ایران بستگی به ویژگیها و شرایط خاص استانهای مختلف ایران دارد، و باید آن را به کسانی واگذار کرد که در این زمینه اشتغال دارند تا بهترین شکل و نحوه مؤثر عملکرد آن را تعیین کنند.»

(«گفت و گوی شهروند با رضا پهلوی»، «پنجشنبه ۲۸ مارچ ۲۰۰۲ میلادی»)

می بینید که چگونه عالیجناب خرده بورژوازی ایرانی که قصد بورژوا شدن را دارد بجای پاسخ مستقیم به سؤال مشخص طفره می رود و با احتیاط کامل به سؤال مصاحبه کننده پاسخ می دهد تا مبادا روزی این «نافرمانی مدنی» گریبان خودشان را بگیرد. بالاخره من پس از گشت و گذار زیاد در سایت او و مطالعه آثار کاملاً بورژوازیی ارتجاعی او پاسخ مستقیم او در مورد «نافرمانی مدنی» را یافتم. رضا پهلوی در کتاب تحت عنوان «نسیم دگرگونی» خود در مورد «قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی» چنین نوشت:

«و امروز در ایران، دانش آموزان، دانشجویان و جوانان، با بهره جویی از متدهای گوناگون نافرمانی مدنی، پیشگام یک یورش ملی برای دستیابی به مردم سالاری و حکومت عرفی شده اند. تحصن، راهپیمائی های ساکت، اعتراض های خیابانی، شب نامه نویسی، تکثیر خبرنامه ها و دعوت به تحریم از سوی گروهها و رهبران دانشجویی، الهام بخش اعتراضها و اعتصابها و حتی شورش قشرهای ناراضی جامعه چون کارگران، کشاورزان، پدران و مادران و کارکنان صنایع نفت و گاز شده است.»

(از «ترجمه فصل ۷ \_ قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلم رضا پهلوی»)

آیا در این دوره از زمان علیه انقلاب دیدگاه ارتجاعی تر از این را میتوان یافت. او همانگونه که ملل ساکن ایران را برای برسمیت نشناختن حقوق ملل «اقوام» معرفی میکند، «کارگران، کشاورزان» را نه بعنوان طبقه بلکه بعنوان «قشرهای ناراضی»، برای پیش بردن مقاصد ارتجاعی خود معرفی میکند. و فراخوان «اعتراضها و اعتصابها» نیز کار «دانش آموزان، دانشجویان و جوانان» از طریق «تحصن، راه

پیمائی های ساکت، اعتراضهای خیابانی، شب نامه نویسی، تکثیر خبرنامه ها» شده است! و آنها با اجرای این «نافرمانی مدنی» باعث «اعتراضها و اعتصابها و حتی شورش قشرهای ناراضی جامعه چون کارگران و کشاورزان» شده اند! بنابراین اولاً مشخص شد که منظور رضا پهلوی از «نافرمانی مدنی» یعنی شب نامه نویسی، تحسن، راهپیمائی ها و اعتصابها. (شب نامه نویسی، تحسن، راهپیمائی ها و اعتصابها که از نظر کارگران و زحمتکشان جزو حقوق مدنی آنان محسوب میشود، از نظر رضا پهلوی همانطور که اعلام کرد با به اجرا گذاشتن آنها توسط کارگران و زحمتکشان به معنای زیرپا گذاشتن مدنیت جامعه است). دوماً، رضا پهلوی علت کل «اعتراضها و اعتصابها و حتی شورش قشرهای ناراضی جامعه چون کارگران و کشاورزان» را نه وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران تحت حاکمیت رژیم استبدادی و اسلامی ایران میدانند بلکه علتش را اعتراض «دانش آموزان، دانشجویان و جوانان» میدانند. با این حساب از نظر آقا رضا «دانش آموزان، دانشجویان و جوانان» مقصر برگزاری «اعتراضها و اعتصابها»ی «کارگران و کشاورزان» بودند نه نظام حاکم در ایران؛ و میبایستی «دانش آموزان، دانشجویان و جوانان» دستگیر و مجازات میشدند! که رژیم حاکم چنین کرد.

خرده بورژوازی راه گم کرده از بکار بردن واژه های تحسن، راهپیمائی ها و اعتصابات وحشت دارد و بهمین خاطر آنها را «نافرمانی مدنی» می نامد تا اینکه روزی چنانچه «شاه» شد! بتواند بگوید که برگزاری تحسن، تظاهرات و اعتصابات یعنی زیرپا گذاشتن مدنیت در جامعه. و بنابراین از نظر او بایستی تحسن کنندگان، تظاهرات کنندگان و اعتصاب کنندگان دستگیر، روانه زندانها و مجازات شوند. این است جایگاه اصلی دیگر «نافرمانی مدنی» رضا پهلوی.

می بینید چه زیرکانه این مرتجعین اپوزیسیونی اعلام کردند که اولاً در ایران فعلی یعنی با حاکمیت رژیم استبدادی و ارتجاعی جمهوری اسلامی مدنیت وجود دارد. بعبارت دیگر رضا پهلوی غیرمستقیم اعلام کرد که هیچ یک از قوانین دموکراتیک را نمیپذیرد و خواهان هیچگونه تغییر و تحول اقتصادی و سیاسی در ایران نیست. دوماً اجرای تحسن و راهپیمایها و اعتصابات را نیز جزو اعمالی که غیرمدنی هستند، میخواند. بنابراین او میخواهد بطریقی عمل کند که بتواند خودش همان «دیکتاتوری» (یعنی دیکتاتوری استبدادی) را که خود مدعیست که از آن بسیار متنفر است و از «دموکراسی» بسیار خوشش می آید، چنانچه وقتی که قدرت سیاسی را بعد از سرنگونی رژیم حاکم که توسط طبقه کارگر و زحمتکش و اقشار ذینفع جامعه عملی شد بدست گرفت به اجرا گذارد. ما با این ضربالمثل این بخش را خاتمه میدهم: عالیجنابان خرده بورژوا، «گل گفتید اما شل بود».

یک نکته دیگر اینکه بخش دیگری از سلطنت طلبان خواستار حکومت «مشروطه سلطنتی»! هستند که

رضا پهلوی در شرایطی با آنها موافق است و در شرایطی دیگر ناموافق. خواست «مشروطه سلطنتی» نیز به معنی عقب گرد تاریخ است نه پیشروی. سلطنتی دموکراتیک (پادشاهی مشروطه) مانند اسلامی دموکراتیک (ولایت فقیه مشروطه) است. همه آنهایی که از سیاست و تاریخ مطلع اند میدانند که نظام سلطنتی حال حتی نوع «مشروطه» آن به معنی نظام استبدادی است، یعنی اینکه در جامعه قانون تبعیت اکثریت از اقلیت حکمفرماست. وگرنه نظام سلطنتی برای چیست، بجز تثبیت همین نظام سرمایه داری استبدادی، یعنی اکثریت مردم، بطور مشخص طبقه کارگر و زحمتکش حق تصمیم گیری را ندارند و فقط یک باند سیاه تحت عنوان سلطنت طلب حق تصمیم گیری همه چیز را دارند. آنها تلاش میکنند که برای فریب مردم سلطنت اروپایی را به مردم نشان دهند ولی فراموش میکنند بگویند که پادشاهان کشورهای اروپایی همچون دلقک هایی هستند برای فریب مردم آسیا و آفریقا. عالیجنابان! شما شعور و آگاهی طبقاتی «مردم» را دست کم گرفته اید. مردم میدانند که در اروپا نیز خاندان سلطنتی از امتیازهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زیادی برخوردارند زیرا با بودن آنهاست که حکومت‌های استبدادی و ارتجاعی سلطنتی و مذهبی نیز در آفریقا و آسیا حاکم خواهند بود و بدین طریق سودهای سرشاری نصیب بورژوازی مرتجع اروپا میگردد. بعبارت دیگر «حلقه به گوشها»ی امپراطوری آسیایی و آفریقایی سیاست های ارتجاعی اربابان اروپایی خود را بایستی به اجرا بگذارند. یعنی به «حلقه بگوشانشان» دیکته میشود که امروز به مردم کشور خود چه بگویند، برای مردم کشور خود چه بنویسند و چه عملی داشته باشند، و فردا نیز همینطور. آیا رضا پهلوی و طرفداران نظام سلطنتی که پادشاهان اروپا را به رخ مردم میکشند میخواهند «حلقه بگوش» شوند؟

هر فرد حق دارد در انتخابات یک رأی دهد، حق دارد خود را برای هر ارگان نمایندگی در هر سطحی کاندید نماید، حق دارد در انتخابات شرکت کند، و غیره. در جامعه ای که برابری حقوقی برقرار باشد هیچ امتیازی به هیچ شخصی چه در عرصه اقتصادی، چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اجتماعی داده نمیشود. سیستم امپراطوری یعنی فردی را بعنوان «پادشاه» و یا «رئیس جمهور» برای دوران طولانی و غیر قابل تعویض انتخاب میکنند و این عمل به معنای امتیاز دادن به فردی در جامعه و دوروبری هایش است. این عمل مغایر است با برابری حقوقی افراد در جامعه. آیا رضا پهلوی در تلاش است که مجدداً بعد از سرنگونی رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم نابرابری حقوقی، امتیازات اقتصادی و اجتماعی برای اقلیتی در جامعه برقرار گردد؟ اگر نه، پس چرا او اعلام کرد که اگر «مردم» در یک «فراندوم» رأی دهند که سیستم پادشاهی داشته باشند او مخالفتی ندارد؟ بنابراین ما میتوانیم مدعی شویم که رضا پهلوی هنوز تصمیم خود را بطور قاطع نگرفته است. ولی اینطور نیست. مطرح کردن این مسئله که مردم ایران خودشان بایستی نظام آینده را انتخاب کنند که از طرف رضا پهلوی مطرح شد

به این بستگی دارد که جنبش اعتراضی در ایران خیزش داشته باشد یا افت. هر موقع جنبش اعتراضی رو به خیزش است «شاه» شدن رضا پهلوی گل میکند و او فوراً اعلام میکند که شاه و یا «وارث تاج و تخت» سلطنتی است و هر موقعی که جنبش اعتراضی افت میکند او اعلام میکند که این مردم ایران هستند که تصمیم میگیرند که پادشاهی داشته باشند یا جمهوریت. این مسلم است و نیازی به گفتن ندارد که بگوئیم مردم در انتخابات دوره ای دموکراتیک یعنی با شرکت تمام تشکل های سیاسی در انتخابات دولت مورد نظر خود را بعد از انتخابات با رأی اکثریت شکل میدهند. اما شما چیز دیگری را مطرح میکنید. شما میگوئید «رفراندوم»، یعنی یک بار انتخاب برای همیشه.

در واقع رضا پهلوی تصمیم خود را گرفته است که در جامعه نابرابری حقوقی، امتیازات اقتصادی و اجتماعی برای اقلیتی وجود داشته باشد. زیرا او اعلام کرده است که «در حال حاضر، دو الگو» یکی «پادشاهی مشروطه» و دیگری «جمهوری دموکراتیک» وجود دارد! و او موافق نظام سلطنتی است و او کمتر از پادشاهی هم رضایت نمی دهد، منتها او میخواهد مانند «پادشاهان» کشورهای «اروپائی» پادشاهی کند یعنی مانند آنها در عرصه اقتصادی، سیاسی و حقوقی چه در سطح محلی و چه در سطح بین المللی نقش بازی کند! حال گفته های رضا پهلوی را برای اثبات ادعای ما در زیر بخوانید:

«در حال حاضر، دو الگو برای حکومتهای مردم سالار در دنیا وجود دارند – یکی پادشاهی مشروطه و دیگری جمهوری دموکراتیک. بعنوان وارث تاج و تخت ایران، من مرتباً در باره اندیشه هایم در مورد نقش پادشاهی در ایران مدرن فردا و سازگاری آن با دموکراسی، مورد پرسش قرار میگیرم. به همین منظور، در اینجا به تصریح چند نکته کلیدی خواهم پرداخت.»

«نخست، پادشاهی مشروطه به همان میزان با مردم سالاری سازگاری و همسازی دارد که یک حکومت جمهوری میتواند داشته باشد. امروز نمونه های خوبی از هر دو الگو در کشورهای موفق و آزاد و مستقل جهان وجود دارند – کشورهایی چون اسپانیا، سوئد، فرانسه، آلمان، ژاپن، نروژ، ایالات متحده آمریکا، کانادا و بسیاری دیگر.»

«بهترین نحوی که یک پادشاه می تواند به کشور خویش خدمت کند، حفاظت و پاسداری از قانون اساسی و تضمین حاکمیت قانون است. این نکته به صراحت در مورد ایران مصداق دارد. پادشاه چه مرد باشد و چه زن، برای آنکه از آسیب و نکوهش در امان باشد، باید از روند و اداره روزمره حکومت، که در واقع مسئولیتی بر دوش نخست وزیر منتخب خواهد بود، پرهیز کند و جدا بماند.»

«پنجم، در این برهه از تاریخ میهنمان، من شخصاً برای ایران، نظام پادشاهی مشروطه را برتر از جمهوری می یابم. اگر غیر از این بود، بیش از دو دهه پیش، وظایف وارث تاج و تخت ایران را

بردوش نمی گرفتم.»

(نوشته شده در «کتاب «نسیم دگرگونی» به قلم رضا پهلوی فصل ششم»)

طبق این اسناد حق با ما است. رضا پهلوی تصمیم خود را برای شاه شدن گرفته است چه مردم ایران پادشاهی بخواهند چه نخواهند.

ادامه مطلب:

سؤال: «در تاریخ حماسی و اسطوره ای ایران البته...؟»

جواب: «... پادشاه در دنیای امروز یک مدیر سیاسی، یک مقام کنترل کننده، و اداره کننده دولت نیست و نباید باشد... سلطنتهای دموکراتیک امروزی را نگاه بکنید، مثل سوئد، مثل اسپانیا، مثل انگلیس، در هیچ کدام پادشاه یا ملکه نقشی جز نقش نهادی ندارند...»

سؤال: «آن راه کدام است؟»

جواب: «...برای آنکه پادشاهی که در ایران مستقر شود، این پادشاهی را بایستی مردم بخواهند...» (بخش یکم کتاب «گذشته و آینده») («جمهوری یا سلطنت»).

«دیوید فراست: پس تلاش شما برای دموکراسی می باشد و نه الزاماً مشروطه سلطنتی؟»

«رضا پهلوی: من عقیده دارم که نوع حکومت آینده ایران بستگی به تصمیمی خواهد داشت که ایرانیان در یک انتخابات آزاد خواهند گرفت...»

(از مصاحبه رضا پهلوی با دیوید فراست در تلویزیون بی بی سی، ۲۰ ژانویه ۲۰۰۲)

گوئی در این دوره تاریخی رضا پهلوی از دست مردم یک کشیده درست و حسابی خورده بود و به همین خاطر از شاه شدن خود عقب نشینی کرد.

ادامه مطلب:

سؤال: «این را من از طریق منابع موثق اطلاع دارم. البته...؟»

جواب: «قبل از اینکه وارد این قسمت شویم، دو نکته در سوالتان بود...»

برای من، به عنوان یک فرد،... پس امروز باید اینها را بروشنی بگویم تا هموطنانم که می بایستی

این مقام را به من تفویض کنند، نادانسته تصمیمی نگیرند. همه چیز را بدانند و بعد تصمیم بگیرند. من در خانواده ایرانی و مسلمان دنیا آمده‌ام. گذشته از احساسات ناسیونالیستی، اعتقادات مذهبی خود را نیز دارم....»

(«بخش سوم تولد و کودکی» از کتاب «گذشته و آینده»)

«دیانت و سلطنت، همیشه دو ستون اصلی بنای فرهنگی و معنوی ملت ایران بوده‌اند. هر بار که یکی از این دو ستون متزلزل شده، ستون دیگر به تنهایی تاب نیاورده و ملت پیش از انهدام خانه، بپا خواسته و برای حفظ تعادل دست بکار شده است.»

(بخش «ضمائم (۱)» از کتاب «گذشته و آینده» رضا پهلوی)

«ششم، اصل تکامل مسالمت آمیز، عملکرد بدور از خشونت و ترویج مصالحه در سطح سیاسی در قلب تفکر من قرار دارند....»

«برخی از ایرانیان، زمانیکه از مبارزه بدور از خشونت به عنوان یک اصل اساسی صحبت میکنم، مرا بی اندازه ساده و آرمان گرا تصور می کنند، ولی من مبارزه بدور از خشونت را بعنوان یک شیوه آزمون شده سیاسی برای ایجاد تحول، پذیرفته‌ام....»

...

«اگر از دید تاکتیکی به این مسئله بنگریم، باید راه و دریچه خروجی برای ملایان حاکم در نظر گرفته شود. یک مرحله تغییر و گذار بدور از خشونت، می تواند ملایان را از تالارهای حکومتی به مساجد بازگرداند - نه بصورتی تحقیرآمیز بلکه با شناخت آنان از مسلحتشان و اسلام.»

(از «ترجمه فصل یک - بینش و دیدگاه من از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلیم رضا پهلوی»)

پس متوجه شدیم که یکی از منظوره‌های اصلی رضا پهلوی از «نافرمانی مدنی» یعنی اینکه در ایران فعلی مدنیت وجود دارد و ایشان میخواهد محافظین مدنیت در ایران را از خشم نیروهای انقلاب نجات دهد.

ادامه مطلب:

«س - اپوزیسیون در تبعید باید چه تدابیری اتخاذ کند که بتواند همبستگی یکپارچه ایرانیان را برای خود داشته باشد؟»



ج - تصور میکنم که اپوزیسیون ایرانی در تبعید باید نشان دهد که به بلوغ سیاسی رسیده و از دو دهه گذشته پند بگیرد.

...

برای اینکه اپوزیسیون ایرانی بتواند... خلاصه تنها پس از رهایی ایران از بندهای استبداد است که می توان در باره نوع حکومت پادشاهی یا مشروطه بحث و گفتگو کرد....»

«س - تفاوت دیدگاههای شما با مرحوم شاه ایران چیست؟»

ج - فکر نمی کنم اختلاف نظر زیادی بین من و پدرم باشد. جز اینکه ما به دو زمان مختلف تعلق داشتیم و من می باید که به خواسته های زمان خود بنگرم. امروزه احترام به بنیادهای دموکراتیک جامعه مدنی ضرورتهای اساسی هستند که به هیچ وجه نمی توان از زیر آن شانه خالی کرد. در صورتی که مردم ما رژیم پادشاهی مشروطه را انتخاب کنند، تفاوت بنیادی میان شیوه حکومتی او و روش من مطمئناً روی احترام به خواسته های دموکراتیک و رعایت دقیق جنبه نمادین مقام سلطنت خواهد بود.»

«س - اگر شما موفق شوید، احتمال دارد که مردم به دو گروه تقسیم شوند و عده بسیار زیادی

مخالف به قدرت رسیدن شما باشند. چه تضمینی میتوانید به آن دسته از مخالفان خود بدهید تا

نگران پایمال شدن آزادی اندیشه خود نباشد؟»

ج - فکر نمی کنم که تعداد بسیار زیادی مخالف بازگشت من به ایران باشند. عکس این فرضیه منطقی تر بنظر میرسد.»

(از مصاحبه «بریژیت آدس رئیس دفتر بریتانیائی مجله معتبر پولیتیک انترناسیونال» با رضا پهلوی که در مورخ پائیز ۲۰۰۱ میلادی در شماره ۹۳ بچاپ رسید.)

قبل از اینکه از یادام برود خدمت آقا رضا عرض کنم که ما هم فکر نمیکنیم که کارگران و زحمتکشان ایران مخالف بازگشت شما به ایران باشند، اما صددرصد اطمینان داریم که آنها نمی خواهند نه شما و نه هر کس دیگری برای شاه شدن به ایران بیاید، بلکه همه میتوانند بعنوان شهروند متساوی الحقوق بعد از سرنگونی رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم، به ایران برگردند.

امیدوارم گفته های پروفیسور رضا پهلوی برای استراحت کردن خوانندگان بد نبوده باشد!

به سخنانمان ادامه میدهیم.

رضا پهلوی در جایی گفت اگر مردم پادشاهی و او را انتخاب کنند او شاه میشود اما مانند پادشاهان اروپایی، یعنی در سیاست شرکت نخواهد کرد! اما در جای دیگر گفت:

«بهترین نحوی که یک پادشاه می تواند به کشور خویش خدمت کند، حفاظت و پاسداری از قانون اساسی و تضمین حاکمیت قانون است.» آقا رضا، کدام «قانون اساسی»؟ یعنی اینکه او نمی خواهد در سیاست شرکت کند، ولی بنظر او مذهب برای جامعه لازم است، او نمی خواهد در سیاست شرکت کند اما او میخواهد «تمامیت ارضی» حفظ گردد، او نمی خواهد در سیاست شرکت کند اما او میخواهد شاه ایران شود! و از امتیازات حقوقی، اقتصادی و اجتماعی بسیار زیادی برخوردار گردد، او نمی خواهد در سیاست دخالت کند اما او ملل ساکن ایران را اقوام مینامد، او نمی خواهد در سیاست دخالت کند اما او میخواهد از هم اکنون «هموطنان» او به او گوش کنند، او نمی خواهد در سیاست شرکت کند ولی میخواهد در ایران نظام سلطنتی برقرار گردد و غیره.

اگر رضا پهلوی و سلطنت طلبان نمی خواهند در سیاست شرکت کنند آیا مسائلی که مطرح کردند به سیاست ربطی ندارد؟ اگر سلطنت طلبان و رضا پهلوی نمیخواهند در سیاست شرکت کنند پس برای چه میخواهند نظام سلطنتی (امپراطوری) بعد از سرنگونی رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم، در ایران برقرار گردد؟ آیا میخواهند برای دلچک بازی نظام سلطنتی یا امپراطوری در ایران برقرار گردد؟ و یا برقراری «قانون اساسی» امپراطوری؟ ما پاسخ می دهیم که سلطنت طلبان امروزی و رضا پهلوی برای شاه شدن و «حفاظت و پاسداری از قانون اساسی» پادشاهی خیلی دیر متولد شدند. دیگر نظام امپراطوری چه در سطح محلی و چه در سطح بین المللی جایی ندارد. آنهایی هم که فعلاً بعنوان شاه در کشورهای اروپایی زندگی می کنند بایستی هرچه سریعتر بساط خود را جمع کنند و بعنوان یک شهروند متساوی الحقوق زندگی کنند. این عاقلانه ترین کار و بزرگترین خدمتی است که میتوانند بخودشان بکنند. در غیر اینصورت طبقه کارگر و زحمتکش اروپا که پادشاهانشان سربار آنها شدند «تاج و تخت»شان را یکی پس از دیگری در یک رفراوندوم در هر کشور سلطنتی اروپا به زباله دانی تاریخ خواهند سپرد. و این بدترین اتفاقی است که میتواند برای دور آخر خاندان سلطنتی در اروپا بیافتد. همانطور که قبلاً گفتم وجود پادشاهان در اروپا برای فریب مردم آسیا و آفریقا جهت غارتگری آنها بوده است ولی دیگر آنها نمیتوانند این نقش را همچون گذشته ایفاء کنند. حکومت سلطنتی همچون حکومت کلیساها دیگر برای بورژوازی آتئیست و مخالف سلطنت اروپایی سودی ندارد و آنها نیز خواستار جمع شدن بساط پادشاهان خواهند شد، یعنی درست عکس آنچه که رضا پهلوی خرده بورژوازی ایرانی فکرش را میکند.

در واقع عدم درک اقتصادی رضا پهلوی برای او در عرصه سیاسی مشکل درست کرد. اقتصاد زیربنا

است و سیاست روبنا. بعبارت دیگر سیاست بیان فشرده اقتصاد است. و به خاطر همین عدم درک اقتصادی ایشان است که هنوز طرح اقتصادی ای ارائه نداده است و تصور میکند که مالکیت خصوصی به همین شکل که در ایران حاکم است باقی خواهد ماند و فقط یک «شاه» کم دارد.

رضا پهلوی «هم به نعل میکوبد و هم به میخ». او میخواهد هم سیاسی باشد و در سیاست دخالت کند و هم سیاسی نباشد و در سیاست دخالت نکند. او میخواهد سیاسی عمل کند تا زمانی که «هموطنانش آزاد» شوند. معلوم نیست این هموطنان او چه کسانی هستند. آیا افراد منفرد منجمد شده هستند یا افرادی که به طبقات اجتماعی مربوط میشوند. آیا آخوندها، پاسدارها، بسیجی ها، حزب الله ها، و الله های دیگر جزو «هموطنان» آقا رضا و سلطنت طلبان نیستند؟ وقتی کسی راجع به مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غیر طبقاتی نظرپردازی کند، نتیجه گیری او نیز از حرفهای خودش جز مزخرفات چیزی دیگری نخواهد بود. کاملاً مشخص است که نظرات و خواست های «سلطنت طلبان» بورژوازی است اما خواستم نشان دهم که نظرات و خواستهای آنها از عقب افتاده ترین نوع آن است. زیرا اینها هنوز تصور میکنند که دوران ارباب رعیتی است و کافی است که رعیتها یک ارباب خوش اخلاق، خوش رو و خندان را انتخاب کنند تا مشکل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها حل شود.

رضا پهلوی به سؤال آقای احمد احرار در کتاب «گذشته و آینده» بخش اول چنین پاسخ داد: «سلطنتهای دموکراتیک امروزی را نگاه بکنید، مثل سوئد، مثل اسپانیا، مثل انگلیس، در هیچ کدام پادشاه یا ملکه نقشی جز نقش نهادی ندارند».

او تصور میکند که پادشاهان اروپایی از روی خوش اخلاقیشان و یا مهربانی شان است که «دموکرات» شدند و نقشی در سیاست داخلی اروپا ندارند. گوئی او نمیداند که طبقه کارگر و زحمتکش اروپا پس از سالها مبارزه طبقاتی این مفت خواران را همچون کشیشان مفت خوار تا این درجه عقب راندند که دیگر از نظر حقوقی حق دخالت در سیاست داخلی کشور را بعنوان پادشاه و کشیش ندارند. و هر وقت هم که طبقه کارگر و زحمتکش بخواهند کل «تاج و تختشان» را از طریق یک «رفراندم» به زبانه دانی تاریخ میسپارند و نه اینکه مثل عالیجنابان سلطنت طلب ایرانی درصدد این باشند که نظام امپراطوری را در اروپا برقرار کنند بلکه برعکس در تلاش هستند که نظام سوسیالیستی و کمونیستی که تنها راه حل برون رفت از وضعیت اقتصادی و سیاسی محلی و بین المللی است جایگزین نظام بورژوا دموکراتیک فعلی اروپا بنمایند.

موضوع دیگری که بعنوان یک عامل مخرب مطرح گشته علیه «انقلاب» است. انقلاب یعنی چه؟ انقلاب به معنای «آشوب» نیست بلکه به معنای دگرگونی است، دگرگونی که به تأخیر افتاده است. حال این انقلاب ممکن است به شیوه «قهرآمیز» در عرصه اقتصادی و سیاسی صورت گیرد و یا بشیوه «دموکراتیک». در جامعه ای مانند ایران که نظام استبدادی و ارتجاعی برقرار است انقلاب یا دگرگونی در عرصه سیاسی و اقتصادی به شیوه انتخابات دوره ای غیر ممکن است. اگر قرار باشد که دگرگونی در عرصه سیاست و اقتصاد به شکل دموکراتیک و یا بقول آقا رضا «قیام بدور از خشونت» صورت گیرد بایستی رژیم حاکم ایران: ۱- تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کند، ۲- آزادی های سیاسی بدون قید و شرط را برسمیت بشناسد تا همه تشکل های سیاسی اعم از کارگری و بورژوازی آزادانه متشکل و فعالیت کنند و در انتخابات عمومی دوره ای شرکت کنند، ۳- باندهای انتظامی از جنرال، ژنرال، ژنرال، حزب الله، بسیج، پاسدار و کلیه نیروهای انتظامی مذهبی را که کارشان فقط حفظ شرایط موجود یعنی خفقان، کشتار مخالفین سیاسی، دستگیری مخالفین سیاسی، استعمار، غارتگری و غیره در جامعه است منحل اعلام کند، ۴- برابری حقوق زن و مرد را برسمیت بشناسد، ۵- جدائی مذهب از دولت و آموزش را برسمیت بشناسد و غیره. آیا رژیم حاکم چنین خواهد کرد؟ پرواضح است که چنین عمل نمیکند و به همین خاطر راهی جز مبارزه «قهرآمیز» جهت سرنگونی نظام استبدادی و ارتجاعی در جهت برقراری دموکراسی و یا قانون اساسی دموکراتیک وجود ندارد. به این معنی که کوچکترین سازشی با حاکمین این رژیم عملی ضد انقلابی میباشد و بایستی کل ساختمان دولتی این رژیم یعنی ابزار سرکوب طبقاتی حاکم را نابود کرد. اما وقتیکه در جامعه ای قانون اساسی دموکراتیک برقرار شد مبارزه طبقاتی و تغییر و تحول سیاسی و اقتصادی بشیوه «خشونت آمیز» صورت نمی گیرد بلکه بشیوه انتخابات دوره ای صورت میگیرد. بنابراین برای دگرگونی سیاسی و اقتصادی در ایران با حاکمیت رژیم استبدادی و ارتجاعی راهی جز سازمانیابی «مردم» در تمامی بخش های تحت ستم قرار گرفته باقی نمی ماند. بعبارت دیگر بایستی توده مردم در ایران در کلیه بخش های اجتماعی ستم دیده با اهداف مشخص سازمان یابند تا بتوانند مشترکاً دشمن مشترک را با یک ضربه محکم و کاری از پای درآورند. بنابراین از یک طرف میتوان گفت که طرح شعار «مبارزه بدور از خشونت» نیز نسنجیده ارائه شد. و از طرف دیگر میتوان گفت که این شعار کاملاً سنجیده طرح شد، زیرا طراحان این شعار خواستار جابجا شدن مهره ها هستند، یعنی «آخوندها» با «کراواتیها» توسط آنها و با همکاری «سازمان ملل» شان جابجا گردند، نه نابودی نظام استبدادی و ارتجاعی از ریشه در جهت برقراری نظام دموکراتیک. ازاینرو ما نتیجه میگیریم که علل طرح این شعار نیز برای سد کردن تغییر و تحول

انقلابی در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و بس.

شعار «رفراندوم» و یا «اتحاد برای همه پرسی» نیز در رابطه با سرنگونی رژیم حاکم شعار پوچی است و هدفی جز تکمیل کردن شعار «مبارزه بدور از خشونت» و «نافرمانی مدنی» ندارد. «رفراندوم» بر سر کدامین خواسته‌های سیاسی و اقتصادی؟ اتحاد کدامین طبقه با کدامین طبقه اجتماعی؟ اتحاد کدامین تشکل سیاسی طبقاتی با کدامین تشکل سیاسی طبقاتی؟ «رفراندوم» قبل از سرنگونی رژیم و یا بعد از سرنگونی رژیم حاکم؟ «رفراندوم» قبل از سرنگونی رژیم همچون «رفراندوم» بعد از سرنگونی رژیم حاکم مزخرف‌ترین طرح پیشنهادی است. اولاً هر زمانی که شما از سلطنت طلبی خود دست کشیدید شاید رژیم حاکم که صاحب فعلی سرمایه ایران است قدرت سیاسی را در مقابل خواست‌های دموکراتیک و پیشرو و انقلابی اکثریت مردم ایران رها کند. اما بنا به اسنادی که موجود است رژیم حاکم چنین نخواهد کرد. یکی از این اسناد این است که رژیم حاکم تلاش دارد که هر طوری شده فرصتی بدست آورد تا خود را به سلاح کشتار جمعی همچون بمب اتم مجهز کند. دوماً آنچه که رژیم برسر طبقه کارگر و زحمتکش و فعالین سیاسی مخالف خود می‌آورد برای هیچ سیاستمداری پوشیده نیست. سوماً اگر منظور از برگزاری «رفراندوم» بعد از سرنگونی رژیم است دیگر چه لزومی به برگزاری «رفراندوم» بعد از سرنگونی رژیم است. آن طبقه و طبقات متشکلی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند و در مبارزه علیه رژیم حاکم شرکت کردند، پس از سرنگونی رژیم حاکم قدرت سیاسی را نیز خود در دست می‌گیرند و برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به شکل «قهرآمیز» تا تثبیت آن به اجرا می‌گذارند. طرح برنامه «اتحادیه مارکسیستها» تحت عنوان «فراخوان سازمانیابی تشکل مستقل کارگری و اتحاد عمل تشکل‌های انقلابی» یکی از برنامه‌های سیاسی موجود برای «اتحاد» عمل در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. به هر حال خواستم نشان دهم که شعار «رفراندوم» و یا «اتحاد برای همه پرسی» چه برای دوره قبل از سرنگونی رژیم و چه برای دوره بعد از سرنگونی رژیم پوچ است و فقط نقش فریبنده و سد کننده تغییر و تحول انقلابی در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را دارد.

چهارماً، در هیچ جامعه‌ای با قانون اساسی استبدادی و ارتجاعی دگرگونی پایه‌ای و یا انقلاب و یا نابودی ساختار حاکمیت استبدادی و ارتجاعی از طریق «رفراندوم» صورت نمی‌گیرد. «رفراندوم» برای مسئله کاملاً مشخصی صورت می‌گیرد، بعنوان مثال در رابطه با مسئله ملی که چنانچه ملتی خواستار جدائی و یا شکل دیگر مناسبات سیاسی با دیگر ملل ساکن در یک کشور باشد، «رفراندوم» محلی در این رابطه مشخص صورت می‌گیرد تا مشخص گردد که اکثریت مردم آن منطقه خواستار جدائی و غیره هستند و یا نه؛ و «رفراندوم» میتواند در دوره‌های مختلف چنانچه برسر همان مسئله

کشمکش باشد مجدداً برگذار گردد. رضا پهلوی فرموده اند که در یک رفراندوم بعد از برکناری رژیم از مردم سؤال میشود که جمهوریت را میخواهند یا پادشاهی را. اگر انقلاب از نظر شما فقط انتخاب نوع شکلی از دولت است پس چرا از مردم سؤال نشود که آیا سیستم شورایی را میخواهند یا نه؟ در ثانی انقلابات نه تنها در عرصه ساختار شکل دولتی است بلکه در عرصه اقتصادی و سیاسی نیز است. طرح برنامه اقتصادی شما چیست؟ مسلماً همین مناسبات اقتصادی که در ایران حاکم است. به همین دلیل شما هیچ طرح اقتصادی ندارید. برای شما کافیتست که مردم بستوه آمده از مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم در ایران، آخوندها را بفرستند «مساجد» و شما سند مالکیت سرمایه کشور را در دست بگیرید. و باز «آش همان آش و کاسه همان کاسه» با این تفاوت که مردم آزادانه میتوانند هر چقدر میخواهند لباس بپوشند و یا اصلاً لباس نپوشند، آزاد باشند آرایش کنند، مشروبات الکلی بنوشند، برقصدند، مسافرت بروند و از این قبیل مسائل، البته اگر پول اش را داشته باشند.

شما مدعی هستید که «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، مصوبه دهم دسامبر، ۱۹۴۸ میلادی را قبول دارید. «حقوق بشری» که جز تقدیس مالکیت خصوصی چیز دیگری نیست که امروزه مزاحم بی اندازه زیادی در رشد و پیشروی اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان کشورهای پیشرفته اقتصادی شده است. بعنوان مثال ماده ۱۷ چنین میگوید:

«الف/ هر شخص منفرداً یا بطور اجتماع حق مالکیت دارد.

ب/ هیچکس را نمیتوان بدون مجوز قانونی از مالکیت محروم کرد.»

کدام قانون؟ ماده ۲۸ پاسخ میدهد:

«هر کس حق دارد برقراری نظم را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی، حقوق و آزادیهای را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد.»

و در تکمیل قانونیت بخشیدن آن در ماده ۲۹ بند ج/ چنین آمده است:

«این حقوق و آزادیها، در هیچ موردی نمیتواند برخلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد.»

کدام حقوق و آزادیها؟ بعنوان مثال ماده ۹ چنین میگوید:

«احدی را نمیتوان خودسرانه توقیف، حبس، یا تبعید نمود.»

عالیجنابان، آیا رژیم جمهوری اسلامی کسی را «خودسرانه توقیف، حبس» میکند و یا طبق قانون کشوری خود عمل میکند؟

منشور «حقوق بشر» شما دست تمام نظام سرمایه داری و مرتجعین را در سرکوب مردم، غارتگری و تجاوز به حریم خصوصی افراد باز گذاشته است.

از یک طرف منشور «حقوق بشر» شما سخنی از تغییر و تحول اقتصادی طبقاتی نمیگوید و فقط در این منشور مفادی فرموله شده است که «آزادیهای» فردی را در عرصه حقوقی برسمیت شناخته است و از طرف دیگر طبق قانون کشوری هر کشوری که باید مالکیت خصوصی را تقدیس کنند از اجرای مفاد مندرج در اعلامیه «حقوق بشر» با واگذار کردن اجرای این مفاد به قانون اساسی کشورها مانع تراشیده است.

از نظر این منشور یک فرد میتواند مادام العمر بشیوه «دموکراتیک»! «شاه» شود و از امتیازات اقتصادی، حقوقی و اجتماعی بسیار بسیار بیشتری نسبت به دیگران برخوردار باشد زیرا زمانی که در جامعه طبقات و اختلافات طبقاتی وجود داشته باشد این به این معنی است که این اختلافات در عرصه اقتصادی، حقوقی و اجتماعی است. «حقوق بشر»ی که تضمین کننده نظام بورژوازی است در همین کشورهای به اصطلاح «پادشاهی مشروطه» اروپایی نیز رعایت نمی شود، باوجودی که دولت مردانی که خود در رأس «سازمان ملل» نشسته اند و مهر تأیید به این «اعلامیه جهانی» زده اند از همین کشورها هستند. چرا؟ برای اینکه «حقوق بشر» قانون اساسی هیچ کشوری نیست و بایستی طبق ماده ۲۹ بند «ب» هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادیهای خود، فقط تابع محدودیتهایی است که بوسیله قانون، منحصراً به منظور تأمین شناسائی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی، در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است.» رعایت گردد.

وقتی «اعلامیه جهانی حقوق بشر» مالکیت خصوصی را تقدیس میکند نتیجه این میشود که در همین کشورهایی که به اصطلاح دولت مردان آنها مدافع «حقوق بشر» هستند انسانهایی وجود داشته باشند که بدتر از برده زندگی کنند. بدتر از برده زیرا به هر حال برده از آب و غذایی برخوردار بود تا زنده بماند، ولی انسانهای به اصطلاح پناهنده غیر قانونی سالهاست که در همین کشورهای مدافع «اعلامیه جهانی حقوق بشر» تنها چیزی برای خوردن و پوشیدن دریافت نمی کنند بلکه پلیس در بدر در شرایطی که ضروری باشد و پس از چند سال زندگی مخفی در این کشورها و استثمار وحشیانه آنان توسط سرمایه داران، بدنبال شان میگردد تا از محلی که فرار کرده اند به همانجا برگردانند، صرفاً به بهانه تابعیت نداشتن در این کشورها طبق قانون کشوری هر کشوری و نه «اعلامیه جهانی حقوق بشر»!

این انسانها در این کشورها نه تنها از هیچ حق و حقوقی اعم از حق بیکاری، بیماری، بازنشستگی، آسایش، رفت و آمد «آزاد» و غیره برخوردار نیستند بلکه به طرز وحشیانه ای تحت استثمار سرمایه

داران بخاطر لقمه نان و لباسی که نیاز دارند قرار میگیرند، یعنی حقوق آنان از ۲ الی ۳ دلار در ساعت تجاوز نمی کند. باوجودی که حداقل حقوق یک کارگر در این کشورها نسبت به تورم با برخورداری از تمامی حق و حقوق دیگر ۱۰ دلار در ساعت است. در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» چنین آمده است:

«ماده ۴

احدی را نمیتوان در بردگی نگاهداشت و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.»  
از «اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد»، «مصوبه دهم دسامبر، ۱۹۴۸») ترجمه فارسی.

همین ماده نشان میدهد که «سازمان ملل» شما «کشکی» بیش نیست زیرا «سازمان ملل» رعایت «اعلامیه جهانی حقوق بشر» را واگذار کرده است به قانون اساسی هر کشوری. عبارت دیگر در واقع قانون اساسی هر کشوری بایستی تابع منشور «حقوق بشر» باشد که نیست زیرا خود «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، هم «اعلامیه» و هم «سازمان ملل متحد» را تابع قانون اساسی هر کشور کرده است. عبارت دیگر از این نظر منشور «حقوق بشر» بی اعتبار است و فقط مسمسکی است برای بورژوازی بین المللی که هر وقت لازم دانست از آن بنفع مقاصد خود استفاده کند، زیرا از طرف دیگر نیز قانون اساسی هر کشوری را تابع «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نموده است و از آنجائیکه منشور «حقوق بشر» مالکیت خصوصی را تقدیس میکند «سازمان ملل متحد» نمی تواند استعمار کارگران حال «به هر شکلی» را مانع گردد. از اینجاست که رژیم سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی اسلامی همچون دیگر کشورهای سرمایه داری مدعی است که در ایران «حقوق بشر» «رعایت» میگردد.

به ادامه مطلب توجه کنید.

سؤال: «\* گروهی از طرفداران نظام پادشاهی شما را «رضا شاه دوم» خطاب میکنند و گروهی دیگر «شاهزاده رضا پهلوی» با توجه...؟»

پاسخ: «— مگر من تا به حال غیر از این اسم از عنوان دیگری استفاده کرده ام؟... کافی است راجع به موضع گیری های من مطالعه کنند تا بفهمند نظر من چیست!... امروز تنها هدف من رسیدن به شرایط رفراندوم در ایران است، به منظور اینکه هم میهنانان بتوانند این حق انتخاب آزاد را داشته باشند. تلاش سیاسی و برنامه سیاسی و تنها هدف سیاسی من امروز قبل از هر چیز به عنوان یک ایرانی معتقد به اصول دموکراسی و آزادی این است که سهم خودم را در این صحنه سیاسی انجام دهم...»



«گفت و گوی شهروند (محمد تاج دولتی) با رضا پهلوی»، «پنجشنبه ۲۸ مارچ ۲۰۰۲ میلادی»)

«ششم، اصل تکامل مسالمت آمیز، عملکرد بدور از خشونت و ترویج مصالحه در سطح سیاسی در قلب تفکر من قرار دارند...»

«برخی از ایرانیان، زمانیکه از مبارزه بدور از خشونت به عنوان یک اصل اساسی صحبت میکنند، مرا بی اندازه ساده و آرمان گرا تصور می کنند، ولی من مبارزه بدور از خشونت را بعنوان یک شیوه آزمون شده سیاسی برای ایجاد تحول، پذیرفته ام...»

در انقلاب دموکراتیک تنها طبقه کارگر شرکت ندارد بلکه دیگر طبقات اجتماعی نیز در این انقلاب شرکت دارند زیرا دارای دشمن مشترک هستند. دشمن مشترکشان نظام استبدادی و ارتجاعی است. بنابراین طبقه کارگر با دیگر طبقات و اقشار ذینفع در انقلاب دموکراتیک بایستی بر سر ساختار دولتی و خواستها به توافق برسند در غیر اینصورت مسیر انقلاب میتواند به سمت عقب سوق یابد. چیزی که طرفداران «پادشاهی» چه جناح «مشروطه» خواه و چه جناح غیر مشروطه خواه آن خواهانش هستند. طبیعی است اتحاد عمل با این نوع تشکل ها و طبقات اجتماعی بزرگترین اشتباه تاریخی خواهد بود. آنها صحبت از سرنگونی رژیم میکنند اما در رابطه با اهداف اتحاد عمل میگویند بعد از سرنگونی رژیم صحبتش را میکنیم. گوئی با بچه های ۶-۷ ساله صحبت میکنند. آن طبقه ای که انقلاب کند هدف هم دارد و آن را پس از هر تغییر و تحول سیاسی ای به اجرا میگذارد و هیچ نیازی، به جرأت میتوانیم بگویم به افرادی مثل شما را ندارد. طبقه کارگر و زحمتکش ایران تشکل سیاسی خود را با نظامنامه اش، مانیفست اش و برنامه اش را دارد و آنچه که نیاز دارد سازمانیابی و مسلح شدن است. هیچ نیازی به شماها با این نوشتجات و صحبت کردنها و خواستهایی همچون: «رفراندوم»، «مبارزه بدور از خشونت» (یعنی کارگران و زحمتکشان مسلح نشوید)، «نافرمانی مدنی» و نظام سطنتی شما را ندارند. میخواهید «رفراندوم» بگذارید بفرمائید بروید «رفراندوم» بگذارید، آیا طبقه کارگر و زحمتکش ایران جلوی شما را گرفتند؟ چرا نمی توانید «رفراندوم» بگذارید؟ زیرا طرح «رفراندوم» برای این است که زمانی طبقه کارگر و زحمتکش انقلاب کرد با این شعار بتوانید انقلاب انجام شده را به شکست بکشانید. «رفراندوم» شما طرح و برنامه سیاسی و اقتصادی شما نیست بلکه سدیست در مقابل پیشروی. شما اساساً دارای طرح برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیستید زیرا شما خواستار وضعیت موجود هستید. ما راه خود را انتخاب کردیم و با سرعت برای انقلاب کردن بجلو میرویم. انقلاب کردن کار طبقه کارگر و زحمتکش است نه شماها. بنابراین اینبار نیروی انقلاب

کننده قدرت سیاسی را در دست خواهد گرفت و طرح برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به اجرا خواهد گذاشت!

رضا پهلوی در مصاحبه با «روزنامه صبح» ترکیه چنین گفت:

«امروز تعداد کثیری از این نظریه دفاع میکنند که پدرم باید به مبارزه ایکه پیروزی او در آن مسلم بود، ادامه می داد. در آن زمان مارکسیستها و تمام نیروهای دیگر با آخوندها مشترکاً عمل میکردند.»

(«مصاحبه رضا پهلوی با روزنامه صبح ترکیه ۲۹ ژوئن ۲۰۰۱»)

رضا پهلوی یک شبه ۴۳ ساله نشده است بلکه ۴۳ سال طول کشید. بعبارت دیگر از او مراقبت شد، خوابید و بیدار شد، غذا خورد، نوشید، مدرسه رفته است، آموزش دیده است، مسافرتهاى مختلف رفته است، و غیره. بنابراین رضا پهلوی نایستی بهیچوجه تصور کند که آخوندها یک شبه همچون قارچ از زیر زمین در سال ۱۳۵۷ سر برآوردند و علیه نظام سلطنتی «طغیان» کردند و ایران را از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به عقب بردند. رضا پهلوی باید بداند که آخوندها نیز همچون خودش نزد نظام سرمایه داری سلطنتی که پدر او در رأس آن تقریباً به مدت ۳۵ سال قرار داشت از نظر مالی تقویت شدند، مساجد برای آنها ساخته شد تا بدینطریق مردم را به جهل و خرافه بجای علم و دانش آموزش دهند، و در عوض همان نظام «مارکسیستها»، کارگران و زحمتکشان پیشرو و انقلابی، کمونیستها، سوسیالیستها، دموکراتها را دستگیر و روانه زندانها («سیاه چالها») کرده و شکنجه میکردند. بنابراین بدینطریق بود که با همکاری نظام سلطنتی سابق رژیم جمهوری اسلامی توانست قدرت سیاسی را با داشتن تشکل در تمامی منطقه ایران از چنگ مردم بستوه آمده از وضعیت سیاسی و اقتصادی دوران رژیم سلطنتی که بدون تشکل سیاسی و حرفه ای خود قیام کرده بودند درآورند. ازاینرو رژیم استبدادی و ارتجاعی جمهوری اسلامی با کمک رژیم سابق و همکاران مرتجع بین المللی آن قدرت سیاسی را در ایران در دست گرفت نه اینکه با کمک «مارکسیستها»، کمونیستها، سوسیالیستها و دموکراتهای واقعی که در زندانهای مخوف رژیم سابق بسر می بردند. عالیجنابان، جعل کردن تاریخ آنقدرها هم ساده نیست. با این حرفهای دروغین بسادگی نمی توانید توده مردم را بار دیگر با کمک همکاران مرتجع بین المللی خود بفریبانید.

بخشی از زندانهای سیاسی کشور ایران را در دوران حکومت محمد رضا شاه و باندهای سیاه او ساخته

اند. یکی از زندانهای شناخته شده آنها زندان اوین است. ما از نام بردن زندانهای که در دوران رژیم سلطنتی یا امپراطوری سابق ساخته شده اند خودداری میکنیم. این کار را دوستان و رفقای ما در جای دیگر کرده اند و خواهند کرد. آیا در ایران در دوران رژیم سابق نشانی از آزادیهای سیاسی بود؟ البته که برای آخوندهای حاکم تنها آزادی فعالیت مذهبی وجود داشت بلکه برای آنها در هر منطقه و محله ای مسجد نیز ساخته میشد و امکانات مادی نیز در اختیارشان قرار میگرفت. تعداد و اسامی مساجدی را که در رژیم سلطنتی سابق درست شدند نیز میتوان مشخص و وارد لیست اعمال ضد انقلابی رژیم سابق کرد. حال سؤال این است که چه کسی آخوندها را صاحب قدرت سیاسی کرد، «مارکسیستها» یا رژیم سلطنتی سابق؟ واقعاً انسان باید خیلی پررو و بی شرم باشد که فکر کند میتواند تاریخ مبارزه طبقاتی در یک کشور را به همین سادگی با گفتن این جمله: «در آن زمان مارکسیستها و تمام نیروهای دیگر با آخوندها مشترکاً عمل میکردند.» جعل کند. با وجود تمام اسناد موجودی که هست و نشان میدهد که تنها توده میلیونی مردم چه از طریق تحصن، راهپیمایی ها و اعتصابات رژیم سابق را سرنگون کردند بلکه به همان درجه ای که «مارکسیستها»، کمونیستها، سوسیالیستها، طبقه کارگر و زحمتکش ایران، چپ ها و دموکراتها در دوران ۱۳۵۷ فرصت یافتند شروع کردن به سازمان دادن تشکیلات خود و از همان دوران صف خود را نیز از نیروهای ارتجاعی جدا کردند. مبارزه «مارکسیستها»، کمونیستها، سوسیالیستها، طبقه کارگر و زحمتکش ایران، چپ ها و دموکراتها در عرض این ۲۵ سال علیه حاکمیت رژیم استبدادی و ارتجاعی نیز گویای این حقیقت است. واقعاً هم باید گفت که عجب پروهای بیشمرمی هستید که هنوز هم دست از مبارزه علیه مارکسیستها، سوسیالیست ها و کمونیستها برداشتید. رژیم سلطنتی استبدادی سابق را بطور مشخص کارگران و زحمتکشان میلیونی ایران همراه با اقشار تحت ستم ایران سرنگون کردند، اما از آنجائی که فاقد تشکل سیاسی و حرفه ای مستقل با اهداف برنامه ای بودند فریب ضد انقلابیونی که سازمانیافته بودند را خوردند و انقلاب به شکست کشیده شد. درست چیزی که شما میخواهید تحت عنوان «اتحاد برای همه پرسى» اجرا گردد همان سیر تاریخی گذشته است که میخواهید مجدداً تکرار گردد. بنابراین سازمان دادن آخوندها از طرف رژیم سلطنتی سابق صورت گرفت و منجر به قدرت گرفتن آخوندها شد نه اتحاد «مارکسیستها» با آخوندها. این سیاست ارتجاعی سلطنتی در عرض تقریباً ۳۵ ساله شما بود که جامعه ایران را به عقب برگرداند نه کسانی که تحت عنوان «مارکسیستها» که قدرت سیاسی را در دست نداشتند و تعداد وسیعی از آنها، سوسیالیستها، کمونیستها، چپها و دموکراتها نیز در زندانها و به قول معروف «سیاه چالهای» رژیم سابق بسر میبردند. بنابراین آخوندها را «مارکسیستها» بر سر قدرت نیاورده اند بلکه پدر شما و همکاران او و بورژوازی مرتجع بین المللی سرکار آوردند.

نکته دیگر اینکه گذشته از این همه جنایاتی که در دوره حکومت سلطنتی مرتکب شدید با کمال پرویی میگوید رژیم سابق «اشتباهاتی»! را مرتکب شد. حال این «اشتباهات» چه بودند معلوم نیست. آیا جنایت با «اشتباه» فرق ندارد؟ آیا منظورتان از «اشتباهات» این است که رژیم سابق موفق نشده بود که همه «مارکسیستها» و آثار مارکسیستی را از بین ببرد؟ رژیم سابق مرتکب بزرگترین جنایت تاریخ را شده است. جنایاتی که حکومت جمهوری اسلامی مرتکب میشود سلطنت طلبان مقصرد و به پای سردمداران رژیم سابق نیز بایستی ثبت گردد زیرا عناصر رژیم اسلامی را آنها در دوران حکومتشان پروراندند. شما دیگر نمیتوانید با یک دو جمله مزخرف علیه «مارکسیستها» تاریخ مبارزات طبقاتی در ایران را جعل کنید. اگر جرأت دارید ضدیت خودتان را با طبقه کارگر و زحمتکش و مارکسیستها آشکارتر بیان کنید!

رضا پهلوی در مصاحبه های دیگر چنین گفت:

سؤال: «... به نظر شما با فاصله گرفتن از حادثه چه عاملی طغیان مردم ایران در سال ۱۹۷۹ را توجیه میکند؟»

جواب: «... مسلم است که پیش از انقلاب اشتباهات و زیاده رویهای زیادی صورت گرفته است. من منکر آن نیستم بلکه برعکس، همینطور فقدان آزادی سیاسی نیز امر مسلمی است. من منکر این امر هم نیستم که طغیان با شرکت مردم صورت گرفت ولی مردم با انقلاب بدنبال این نتایج نبودند.»  
(لوموند ۶ ژوئن ۲۰۰۱)، متن اصلی به فرانسه)

رضا پهلوی خود اعتراف کرد و بدینطریق حرفهای ما را نیز تأیید کرد.

ادامه مطلب:

سؤال: «چون راجع به اصل سلطنت و فلسفه سلطنت صحبت شد، من سئوالی از شما دارم. گروهی...؟»

جواب: «حالا برگردیم به آن زمان. من هیچ ادعا نمی کنم که نظام پیشین بی عیب بود. ابداً. به عیبهای جزئی هم کار ندارم. گرفتاری اصلی را می خواهم بگویم. درست است. در آن سیستم اگر کسی به هر دلیل عقیده ای مخالف سیاست وقت داشت،...»  
(بخش یکم کتاب «گذشته و آینده») («جمهوری یا سلطنت»).

مطالبی که در رد نظر رضا پهلوی در رابطه با همکاری «مارکسیستها» با آخوندها ارائه دادم و نقش رژیم سرمایه داری استبدادی سابق در قدرت گیری رژیم سرمایه داری استبدادی و ارتجاعی که رضا پهلوی نیز «منکر» آن نیست چیز دیگری برای گفتن ندارم.

ما جهت برقراری دموکراسی پرولتری مبارزه میکنیم زیرا با برقراری دموکراسی پرولتری که وسیعترین نوع دموکراسی است دولت رو به زوال میرود و طبقات نیز از بین میروند و جامعه از دست استثمارکنندگان رها میشود. بدون اعمال دیکتاتوری، طبقه کارگر نمیتواند دموکراسی پرولتری را که وسیع ترین نوع دموکراسی است برقرار نماید و زمانی که طبقات بطور کلی از بین رفتند دموکراسی پرولتری که آخرین یا عالی ترین نوع دموکراسی است یعنی اعمال دیکتاتوری اکثریت متلق جامعه بر اقلیت استثمار کننده میباشد خود رو به زوال می رود.

رضا پهلوی در مورد اتحاد عمل چنین مینویسد:

«من همه گروههایی را که به آزادی و آزادمندی اعتقاد دارند، به اتحاد دعوت کرده ام تا برای یک هدف واحد، یعنی استقرار دولتی مردم سالار و لائیک، با یکدیگر همکاری کنند.»  
(از متن ترجمه شده فارسی، متن اصلی به انگلیسی)

ما بارها اعلام کرده ایم و بطور مشخص در مانیفست، نظامنامه و در هر دو برنامه خود اعلام کردیم که هدف ما الغا مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید است. شکل اداری جامعه را شکل شورایی که توسط نمایندگان منتخب کارگران و زحمتکشان که در سطح محلی و سراسری سازمان مییابند خواستاریم. اما در جامعه ای که همه مسائل سیاسی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و فرهنگی از بیخ و بن ارتجاعی است همزمان برای برقراری قانون اساسی دموکراتیک و نظام دموکراتیک مبارزه می کنیم ضمن اینکه حتی یک لحظه هم دست از تبلیغات کمونیستی خود و سازماندهی کارگران و زحمتکشان در تشکل حرفه ای و سیاسی خود بر نخواهیم داشت. ما برای این هدف برنامه خود را تحت عنوان «فراخوان سازمانیابی تشکل مستقل کارگری و اتحاد عمل تشکل های انقلابی» به عنوان طرحی برای متشکل و منسجم کردن تشکل سیاسی و طبقات اجتماعی که خود را در این راه ذینفع میدانند ارائه دادیم و در جهت نابودی نظام استبدادی و ارتجاعی مبارزه خواهیم کرد. سؤال این است که شما که مدعی هستید «من همه گروههایی را که به آزادی و آزادمندی اعتقاد

دارند، به اتحاد دعوت کرده ام تا برای یک هدف واحد، یعنی استقرار دولتی مردم سالار و لائیک، با یکدیگر همکاری کنند.» طرح برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شما چیست تا بتوانیم راجع به اتحاد بحث کنیم؟ شما هیچ طرح سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ندارید، زیرا شما بورژواهای در اپوزیسیون نیز خواستار تغییر و تحول اقتصادی و سیاسی در ایران نیستید. بقول معرف «دست پیش میگیرید که پس نیافتید». یعنی اینکه میخواهی وانمود کنی که «من» فراخوان «اتحاد» دادم ولی هیچ یک از تشکل های سیاسی پاسخ ندادند! در واقع شما خواستار انقلاب نیستید همانگونه که ثابت کردیم، بلکه شما خواستارید که سند مالکیت سرمایه ها در ایران بطریقی از دست حاکمین رژیم گرفته شود و به نام شما ثبت گردد نه بنام همه اعضای جامعه. این تنها تغییر و تحولی است که شما خواستارید. درست همانند آخوندها که بعد از سرنگونی رژیم سابق سرمایه های کشور را به نام خود ثبت کردند.

اما تشکل های مارکسیستی، سوسیالیستی، کمونیستی، چپ ها و دموکراتهای واقعی اگر بر سر اهداف پایه ای، تاکتیک، نوع ابزار سرکوب طبقاتی یعنی دولت و مسائل جاری بین المللی اختلاف داشته باشند، حداقل برسر مطالبات دموکراتیک مندرج در طرح برنامه ما، ۷۰ درصد توافق دارند. بنابراین نوعی از «اتحاد» یعنی اتحاد برسر مطالبات دموکراتیک بین بخش وسیعی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایرانی وجود دارد.

در ضمن ناگفته نماند کارگران و زحمتکشانی که آگاهی سیاسی و طبقاتی پیدا کرده باشند برای مزخرفاتی همچون: «ما همه ایرانی هستیم!» و یا اینکه «آخوندها ایرانی نیستند» و از این تیپ مزخرفات، «تره ای هم خرد نمی کنند». جنگ ما جنگ طبقاتی است و ما تا پیروزی نهائی با دشمنان طبقاتی خود در تمام عرصه ها اعم از سیاسی، تئوریک و اقتصادی و حتی لازم باشد بشکل نظامی خواهیم جنگید. هیچ فرقی بین کارگرانی که چه خود را کمونیست بنامند، چه مسلمان، چه یهودی، چه مسیحی، چه ترک، چه کرد، چه عراقی، چه ایرانی و غیره نمی کند، زیرا دارای درد مشترک هستند، یعنی غارت و استثمار میشوند. بنابراین بایستی علیه استثمارکنندگان و غارتگران متحد گردند نه اینکه فریب بورژوازی مرتجع «خودی» و «غیر خودی» را بخورند و علیه کارگران بخش های دیگر و کشورهای دیگر با بورژوازی مرتجع متحد گردند. بورژوازی مرتجع در جهت استثمار کارگران و زحمتکشان بخصوص جنگ های ملی و مذهبی براه می اندازد. بایستی هوشیارانه این نوع فریبها را نیز خنثی کنیم.

در خاتمه، مطلب خود را با گفته رضا پهلوی باضافه نکته کوتاهی پایان میرسانم. گفته ای که غیر آتئیست بودن او را بوضوح چه در عرصه دولتی و چه شخصی نشان میدهد. او در یکی از مصاحبه های خود به سؤال کننده چنین پاسخ می دهد:

«س – آیا جامعه ایرانی هنوز به عامل مذهب احتیاج دارد؟»

ج – تمام جوامع به وجود یک عامل مذهبی احتیاج دارند و ایران از این قاعده مستثنی نیست.»  
(از مصاحبه «بریژیت آدس رئیس دفتر بریتانیائی مجله معتبر پولیتیک انترناسیونال» با رضا پهلوی که در مورخ پائیز ۲۰۰۱ میلادی در شماره ۹۳ بچاپ رسید.)

بله، همانطور که قبلاً نیز مشاهده کردید، آتئیست بودن رضا پهلوی مانند آتئیست بودن پدر او و همکاران رژیم پدر او است که باعث قدرت گیری مرتجعین در سال ۱۳۵۷ شد. او نیز قصد دارد مانند پدر خود و سردمداران رژیم سابق عمل کند تا بار دیگر تاریخ ننگین گذشته شان و نقشه های ارتجاعی شان تکرار گردد.

ضمائم

\* ضمیمه ۱

«اتحاد جهانی ایرانیان هوادار

پادشاهی پارلمانی

موضوع: حمله خائنین

تاریخ: ۰۴.۱۰.۲۰۰۴

پیوست: .....

هم میهنان

با تعجب، شاهدِ نمایشی که سناریوی آن از قبل در اختیارِ سیاه‌بازان و گروهکهای نابالغ سیاسی وجود داشته، هستیم؛

گروهکها و شغالهای جنجالگری که به جای شرمساری از نقشِ سیاه و ننگینِ خود، در روی کار آمدنِ جمهوری جلالِ اسلامی، با بی‌شرمی تمام، هنوز سعی در تحمیلِ خود، به عنوان ناجی سیاسی و اجتماعی میهن و ملت از دستِ جمهوری اسلامی میکنند، حکومتی را که خود آنها، از جمهوریخواه تا کمونیستها و ملی‌مذهبیون، در انواع مختلفِ آنها و با نامهای متفاوت و مردم‌فریب، به روی کار آوردند.

اینبار نیز، همین گروهکهای اندک‌اندیش، حملاتِ خصمانه و مغرضانه خود را، به جای دشمنِ ملت و میهن (جمهوری اسلامی)، متوجه معتقدینِ نظامِ پادشاهی و شهریارِ ایران نموده‌اند.

گروهکهایی که نه تنها تواناییِ متحد شدن را نداشتند و علاوه بر آن چوب لای چرخ اتحاد بین نیروهای اصیل نیز میگردیدند، اینبار در حمله به آیین پادشاهی و فرهنگِ کهن و اصیل ایران آریایی، آنچنان یکصدا سخن میگویند، که گویی معتقدینِ نظامِ پادشاهی، حکومتِ ننگینِ جمهوری اسلامی را روی کار آورده‌اند و نه آنها.

شرم بر پیوندِ ننگینتان.»

## \* ضمیمه ۲

«آن ایرانی که قلبش که برای ایران نمی‌تپد، می‌خواهم که هرگز نتپد.

از پروفیسور محمود حسابی پدر فیزیک ایران.

دوستان و هم‌میهنان چند روزی است که ما می‌بینیم چه از اشخاص و چه از برخی گروههای سیاسی که نوک پیکان یورش خود را به زمان شاه و سلطنت و شخص رضا پهلوی تنظیم کرده‌اند. جای شگفت نیست که این گروههای چپ‌رنگ باخته سیاسی اینگونه بی‌شرمانه بجای نبرد با رژیم جانی و آدمکش جمهوری اسلامی، به شاه ناسزا میگویند که امروز این ناسزا دو برابر گشته است.

در تمام مدت پس از انقلاب جایی ندیدید که این چپهای پیرو خط امام خمینی در برونمرز بر ضد



جمهوری اسلامی گردهمایی و راهپیمایی بگذارند و فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی سر دهند. برعکس مردم را تشویق به رأی دادن در انتخابات رژیم هم می کردند. ما همواره، امروز فقط اتحاد را علیه این رژیم ضد ایرانی و آدم کش را سر دادیم و آقایان از خاتمی حمایت می کردند و حتی جبهه مشارکت در درون خود رژیم تشکیل دادند. هر چه رژیم آخوندی به پرتگاه سرنگونی نزدیکتر میشود آقایان ناسزا و دشنام بیشتری به مشروطه خواهان می دهند و همه را بنام اینکه فرقی نمی کند سلطنت طلب می نامند که این خود نشان از بیسوادی آنان دارد.

امروزه در میان ما کسی نیست که بگوید حکومت را به یک نفر بدهیم که سلطنت کند. در جبهه ما همه مشروطه هستند. بیش از نیمی از دموکرات ترین دولتهای جهان مشروطه پادشاهی هستند. ژاپن، سوئد، اسپانیا.....

از سوی دیگر برخی گروههای راست مذهبی، شاه و شیخ می کنند و خود را پیرو نوعی دیگر از اسلام به اصطلاح مدرن می کنند غافل از آنکه قوانین قرآن ثابت است و دوره دینسالاری در ایران به پایان خود رسیده است. دوستان و هم میهنان اندیشه ها متغیر است.

یکی تا دیروز مثلاً می گفت فلان گروه هستم و امروز دیگر آن اندیشه ندارد. اندیشه ها همیشه در دگرگونی است. اما آنچه ثابت می ماند، میهن ماست، فرهنگ پربار ماست. وگرنه هم میهنان، نسل آینده و تاریخ از این نسل اپوزیسیون به بدی یاد میکند.

ما می دانیم که دست رژیم از کدام آستین ها بیرون می جهد. ما پیشتر هم گفتیم که طرفداران دیکتاتوری همیشه با هم متحد هستند زیرا که چهره و اساسنامه مشترک دارند.

آنکسی که طرفدار دیکتاتوری پرولتاریاست (فقط طبقه کارگر) خود را نزدیکتر به آن کس که پیرو ولایت مطلقه فقیه است احساس می کند. حتی اگر کسی هم پیرو حکومت یک شخص باشد به هر نامی. از جمهوری حافظ اسد سوریه گرفته تا سلطنت عربستانی و مشابه آن. همانطوریکه گفتم مشروطه پارلمانی امروزه پیشرفته ترین شکل قدرت دولتی و تقسیم قدرت دولتی است. اکنون ما یک درد مشترک داریم. البته این درد شامل حال پیروان دیکتاتوری نیست که کوچکترین احساسی به غارت ایران و ناموس مردم ایران ندارند. ما باید با هر اندیشه ای که داریم جلوی نابودی ایران را بگیریم.

این درست مانند آنست که کشتی در حال غرق شدن است و مسافران بجای نجات کشتی که نجات خودشان است به جان هم بیافتند و آسیب بیشتری هم به بدنه کشتی برسانند.

روی ما به آینده و پیشرفت و ترقی ایران است نه به گذشته. از گذشته تنها میتوان درس گرفت اما با گذشته نمی توان زندگی کرد. ارتجاع یعنی همین. زندگی در گذشته ها.

مردم ایران خودشان با رأی خود خواهند گفت که چه چیز میخواهند ولی ما می بینیم که برخی گروهها خود را قیم (خلق) می نامند و گروهی دیگر نماینده الله. تداوم عمر رژیم از همین درگیریها بود. ما آخرین گفته هایمان را به این هم میهنان گفتیم حال تو خواه پند گیر خواه نه. با سپاس مدیریت JNIK NEWS»

※ ضمیمه ۳

«اتحاد جهانی ایرانیان هوادار  
پادشاهی پارلمانی

موضوع: سوگند

تاریخ: ۰۴.۱۰.۲۰۰۴

پیوست: .....

با درود

«اتحاد جهانی ایرانیان هوادار پادشاهی پارلمانی»، در پاسخ به حملات دشمنان آزادی میهن و ملت، علیه معتقدین نظام پادشاهی، اعلام میدارد:  
ما میثاق خود را با ملت و میهن و شهریار ایران-رضا شاه دوّم، مقدس دانسته و سوگند خود را، در ادامه این راه و پیمان خود، در راه میهن و آئین مقدس و کهن پادشاهی و رهبر معنوی این حرکت، رضا شاه دوم، هیچگاه زیر پا نخواهیم گذاشت.»

---

پاسخ کوتاه

آیا این نویسندگان جز مغلظه و شانتاژ کردن کار دیگری کرده اند؟

«روی ما به آینده و پیشرفت و ترقی ایران است نه به گذشته»، این حرف را رضا پهلوی نیز زده است.

ما تصور نمیکنیم که کسی رویش به گذشته باشد بلکه برعکس رویشان به آینده است. و به همین دلیل است که ما تلاش میکنیم دوستان و دشمنان طبقاتی گذشته، حال و آینده مردم ایران را به آنها نشان دهیم تا در انتخاب کردن تشکل های سیاسی طبقاتی در روزهای انتخابات درست عمل کنند. و شما از این عمل ما بوحشت افتاده و به مغلظه و شانناژ کردن مشغول شدید. برایتان متأسفیم!

عالیجنابان خرده بورژواهای عقب افتاده، ضروریست یک نکته بسیار بسیار مهم را در اینجا به شما بگویم تا حواستان را کاملاً جمع کنید. شما با «گروهکها» طرف نیستید بلکه با اتحادیه مارکسیستها و دیگر تشکل های سیاسی که هر کدامشان دارای نام و نشان هستند طرف هستید! «گروهکها» واژه ایست که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ رژیم حاکم برای فریب مردم و سرکوب نیروهای انقلابی بکار برد و حال شما همان روش را از ترس برای فریفتن مردم بکار میبرید. این نوع روشها نشان دهنده واقعیت های درونی تان است نه چیز دیگر. ادامه دهید!

«مردم ایران خودشان با رأی خود خواهند گفت که چه چیز میخواهند». کاملاً درست است. اگر زمانی کشاورزی جرأت کرد که با شناختی که از موشهای صحرایی دارد اختیار مزرعه خود را در دستشان بگذارد «ملت ایران» هم با شناختی که از حکومت سلطنتی دارد اختیار خود و ایران را بجای اینکه خود در دست گیرد مجدداً میسپارد به سلطنت طلبان.

شما هیچوقت سیاسی نبودید که بخواهید سیاسی عمل کنید. شما سالها با «ارتش شاهنشاهی»، «ژاندارمری شاهنشاهی»، «پلیس شاهنشاهی»، «زندانبان شاهنشاهی»، «شکنجه گران شاهنشاهی» و «ساواک شاهنشاهی» توانستید تقریباً به مدت ۳۵ سال بر کارگران و زحمتکشان ایران حکومت کنید. آن دوران تمام شد! «درب دکانتان را تخته کنید و بروید پی کارتتان!» شارلاتانبازی و لومپنیزم تحت عنوان «ملت و میهن» دیگر برای فریب دادن مردم جایی ندارد.

\* حجت برزگر

\* ۱۳۸۳/۰۷/۱۸ (۲۰۰۴/۱۰/۰۹ میلادی)